

تحلیل انتقادی روایات متعارضی کشی در جرح و تعدیل ابن عباس

الهام زرین کلاه*

نصرت نیل ساز**

نهلہ غروی نائینی***

محمدعلی مهدوی راد****

چکیده

عبدالله بن عباس، صحابی مشهور و از سرآمدان حوزه‌های مختلف علوم اسلامی به‌ویژه تفسیر است. نگاهی اجمالی به منابع روایی مختلف اعم از تفسیر، تاریخ، لغت و... نشان‌دهنده کثرت روایات وی است. این مقاله با به‌کارگیری روش کتابخانه‌ای، جمع‌آوری، تجزیه و تحلیل داده‌ها، ضمن بیان دیدگاه‌های رجالیان درباره ابن عباس، در صدد تحلیل روایات متعارض رجالیان شیعه در این باره است. در کتاب‌های رجال اهل سنت، به تفصیل و در منابع رجال شیعه، به اجمال درباره وی سخن گفته‌اند. اگرچه رجالیان اهل سنت، همگی بر مدح و توثیق ابن عباس تأکید کرده‌اند، در منابع شیعی به دلیل روایات متعارضی که نخستین بار کشی آورده، بحث‌هایی جدی در گرفته است. تحلیل انتقادی پنج روایتی که کشی در جرح ابن عباس نقل کرده، نشان می‌دهد که سند آن‌ها به دلیل ضعف، اتهام و مجهول بودن برخی راویان، و متن آن به دلایلی از جمله ناسازگاری با واقعیت، تزلزل و جعل، غیرقابل اعتماد است. بر مبنای روایات کشی و برخی منابع تاریخی، عده‌ای با استناد به دلایلی از جمله، خطاب نامه ۴۱ نهج/البلاغه، گزارش‌های تاریخی و... مدعی سرقت ابن عباس از بیت‌المال بصره شده‌اند که این ادعا به دلیل تناقض گزارش‌های مدعیان، صراحت حضرت علی (ع) در نام بردن از کارگزاران، بررسی حیات تاریخی ابن عباس و موضع او نسبت به ائمه (ع) و... قابل رد است.

کلیدواژه‌ها: ابن عباس، رجال، کشی، روایات، بیت‌المال، جرح و تعدیل.

* دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس / elham.zarinkolah@modares.ac.ir

** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، نویسنده مسئول / n.nilsaz@modares.ac.ir

*** استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس / naeeni-n@modares.ac.ir

**** دانشیار دانشگاه تهران (پروفسور فارابی) / mahdavarad@ut.ac.ir

۱. مقدمه

شرایط زمان، نوع زندگی، صفات اخلاقی و اجتماعی غالب شخصیت‌های سده‌های گذشته، به دلیل فاصله زمانی به نوعی از پیچیدگی و ابهام برخوردار است؛ زیرا در آن زمان نسبت به ثبت دقیق وقایع زندگی و شخصیت آن‌ها، تلاش جدی و شفافی صورت نگرفته است. با این حال، تنها منبع معرفتی ما درباره شخصیت‌های تاریخی، اسناد و مدارک به جای مانده اعم از منابع رجال، تاریخی و روایات منقول از آن‌ها در متون مختلف است. یکی از این شخصیت‌ها، عبدالله بن عباس است. وی از برجسته‌ترین اصحاب پیامبر ﷺ و حضرت علی (ع) است که روایات بسیاری از او در منابع فریقین دیده می‌شود. دیدگاه‌های ابن عباس در زمینه‌های گوناگون تفسیری، فقهی، کلامی، تاریخی و...، چه در زمان حیاتش چه در دوران بعد، همواره مهم و مورد استناد بوده است و حتی برخی عالمان به هنگام تعارض روایات، رأی وی را بر دیگران ترجیح داده‌اند.

در منابع رجال، اطلاعاتی درباره دوره حیات، توانمندی‌های علمی، اوصاف و ویژگی‌های ابن عباس آمده است. گرچه تمام رجالیان اهل سنت هم‌صدا او را تعدیل کرده و با اوصافی که دلالت بر مدح دارد ستوده‌اند، در برخی منابع رجال شیعه برخوردی دوگانه برای او وجود دارد. نخستین بار در رجال کشی (م ۳۴۰) پنج روایت در قدح ابن عباس آمده است. این روایات با دیگر روایاتی که خود کشی و دیگر منابع رجال شیعه در مدح ابن عباس آورده‌اند، متعارض است. در واقع از یک سو با توجه به جایگاه ابن عباس و تأثیرگذاری‌اش بر حوزه‌های گوناگون دینی، با کثرت روایات منقول از وی و گزارش‌های حاکی از مدح او در منابع شیعی مواجهیم، از سوی دیگر با توجه به آنچه کشی ذکر کرده، ابن عباس مورد اتهام و قدح است. از این رو، این پژوهش ضمن بررسی تفصیلی شخصیت رجال ابن عباس، در صدد تحلیل تعارض روایات مدح و قدح کشی با ذکر ادله موافقان و مخالفان است.

۲. پیشینه تحقیق

با توجه به جایگاه برجسته ابن عباس در علم تفسیر، تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره او صورت گرفته است. در این میان، برخی از محققان هم سعی کرده‌اند به بررسی

شخصیت رجالی او پردازند. کتاب *ابن عباس و اموال البصره دراسته و تحلیل (عاملی، ۱۴۲۵ق)* که در آن از میان پنج روایت قدح کشی، تنها دو روایت مربوط به اموال بصره، آن‌هم از منظر تاریخی بدون بیان دیدگاه رجالیان در این باره بررسی شده، از این نمونه است. *سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب (ذاکری، ۱۳۸۶)* نمونه دیگر در این زمینه است که در آن مانند کتاب پیشین عمل شده است.

مقالات «تحقیق در مورد ابن عباس و مقام او در تفسیر» (حجتی، ۱۳۵۳)، «ابن عباس و مقام او در تفسیر» (آستانه ربیعی، ۱۳۸۴)، «ابن عباس ابوالتفسیر» (الجوینی، ۱۳۸۴)، «حبر الأمة عبدالله بن عباس» (جاد الحق، ۱۳۸۷) و... نمونه‌های هستند که در آن‌ها تنها به معرفی ابن عباس، مدح او و جایگاهش در تفسیر پرداخته شده و به روایات قدح او اشاره‌ای نشده است. در این میان، تنها در مقاله «ابن عباس در زمان حیات رسول خدا ﷺ و نقش وی در روایات میان اهل تسنن و تشیع» (حمزه، ۱۳۹۰) به روایات مدح و ذم کشی درباره ابن عباس اشاره شده، اما تنها نقد یکی از روایات، آن هم به‌طور مختصر آمده است.

از این رو، با توجه به اینکه غالب آثار مذکور در خصوص ابن عباس به بیان مباحثی اعم از زندگی‌نامه، اوصاف، ویژگی‌های اخلاقی و جایگاه تفسیری او پرداخته و کمتر به روایات قدح کشی درباره وی و تحلیل آن توجه کرده‌اند، همچنان جای تحلیل و بررسی موشکافانه این روایات و شیوه برخورد رجالیان در این باره وجود دارد.

۳. ابن عباس از منظر رجالیان اهل سنت

عبدالله بن عباس مکنی به ابوالعباس (بخاری، بی‌تا، ج ۵، ص ۳) صحابی معروف پیامبر ﷺ است. منابع رجالی اهل سنت بدون استثنا، ابن عباس را ستوده‌اند و حتی یک مورد جرح و قدح در مورد وی ذکر نکرده‌اند. وثاقت ابن عباس به قدری نزد آن‌ها مسلم و بدیهی بوده که برخی در معرفی وی به ذکر توصیفات کلی بسنده و برخی دیگر از الفاظ مدح و توثیق مختلف که ناظر به تخصص و مهارت او در حوزه‌های مختلف علوم گوناگون است، استفاده کرده‌اند. الفاظی که نشان از گستره علم، میزان فصاحت و جلالتش نزد دیگر صحابه و نیز برجستگی‌اش در زمینه حدیث، تفسیر و فقه است. این الفاظ عبارت‌اند از: «حبر الأمة»، «البحر» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۹، ص ۲۸۵؛ مزی،

۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۱۵۴؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۲)، «عالم العصر» (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰)، «اعلم الناس» و «افصح الناس» (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۲۷)، «صحابی الجلیل» (زرکلی، ۱۹۸۰م، ج ۴، ص ۹۵)، «نعم ترجمان القرآن» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۹، ص ۲۸۵؛ مزی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۱۵۴؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۲)، «رئیس المفسرین» (حاجی خلیفه، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۸)، «اعلم من بقی بما أنزل علی محمد ﷺ» (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۸۹)، «محدث، مفسر، امام» (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰)، «فقیه» (کحاله، بی تا، ج ۶، ص ۶۶)، «فقیه العصر» (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۳۳۱)

دقت در این الفاظ نشان می دهد که آنچه رجالیان در تعدیل نسبت به ابن عباس حائز اهمیت دانسته و خود را موظف به بیان آن کرده اند، جایگاه علمی ابن عباس است؛ به عبارت دیگر جایگاه علمی ابن عباس منتج به تعدیل و توثیق رجالی او شده است.

۴. ابن عباس از منظر رجالیان شیعه

در منابع رجالی شیعه دوره حیات ابن عباس کمتر مورد توجه بوده و بیشتر گزارش های تاریخی در مورد او ذکر شده است. نخستین بار در رجال برقی (۱۴۱۹ق، ص ۷۶) بدون هیچ توصیفی، ابن عباس در شمار صحابی پیامبر ﷺ ذکر شده است.

پس از آن، نام ابن عباس در رجال نجاشی (۱۴۱۶ق، ص ۲۴۲) آن هم نه به صورت مستقل، بلکه ذیل عنوان فردی به نام عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی الجلودی البصری ملقب به ابواحمد (۳۳۲م) که شیخ بصره و از اصحاب امام باقر ﷺ بوده، آمده است. نجاشی (م ۴۵۰) در این بخش حدود دویست کتاب از جلودی در زمینه های مختلف تاریخ، سیره، فضایل، تفسیر، فقه، قرائات، طب، نجوم و... نام می برد که از این تعداد ۲۲ مورد آن متعلق به ابن عباس. نجاشی در پایان یادآور می شود که برخی از این کتاب ها را خود دیده است.

در منابع بعدی همچون معرفة الرجال (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۷۱)، رجال ابن ابی داوود (۱۳۹۲ق، ص ۱۲۱)، خلاصة الاقوال (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۹۰)، التحریر الطاووسی (صاحب المعالم، ۱۴۱۱ق، ص ۳۱۲)، نقد الرجال (تفرشی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۱۸)، جامع الرواة (اردبیلی، بی تا، ج ۱، ص ۴۹۴)، تعلیقه علی منهج المقال (بهبهانی، بی تا، ۲۲۶)، مستدرکات علم رجال الحدیث (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۴۳)

که از ابن عباس نام برده و مدخلی را به وی اختصاص داده‌اند، به حیات او اعم از زمان و مکان تولد، اختلاف آرا در این باره، مشایخ و شاگردانش هیچ اشاره‌ای نشده است. در برخی منابع همچون فهرست منتجب‌الدین، معالم العلماء، فوائد الرجالیه، امل الآمل، حتی نام او به عنوان یک راوی، هم نیامده است. البته صاحب فهرست منتجب‌الدین (۱۳۶۶، ص ۳۵۸-۳۵۲) روایاتی از ابن عباس در ذکر فضایل امام علی (ع) آورده است.

در این میان برخی منابع همچون رجال شیخ طوسی تنها به ذکر نام ابن عباس به عنوان راوی پیامبر (ص) (طوسی، ۱۴۱۵، ص ۴۲) و امام علی (ع) (همان، ص ۷۰) اکتفا کرده‌اند، برخی دیگر هم، مانند معجم رجال الحدیث (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۴۵)، ابن عباس را شاگرد پیامبر (ص) و عطاء بن ابی رباح را به عنوان شاگرد ابن عباس دانسته است. تنها منابع متأخرتر همچون إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب (ابن محمد طاهر خراسانی الکرباسی، ۱۴۲۵ق، ص ۵۵۰) و الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه (مدنی، ۱۳۹۷، ص ۹۹)، به طور مختصر به مواردی همچون، مکان و سال تولد او اشاره کرده‌اند که به نظر می‌رسد از منابع رجالی اهل سنت اخذ شده باشد.

در عین حال در منابع شیعی در ذکر اوصاف ابن عباس، در مقایسه با دوره حیات، توجه بیشتری دیده می‌شود که در این باره هم صفات مأخوذ از منابع اهل سنت مانند «البحر» (مدنی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۰ به نقل از مجاهد)، «ترجمان القرآن»، «حبر الامة و رئیس المفسرین» (امین، بی تا، ج ۸، ص ۵۵ به نقل از ابوالخیر صاحب طبقات المفسرین) و هم غیر آن از جمله «فارس القرآن» (قمی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۵۰)، «شیخ المفسرین» (مراغی، ۱۹۴۶م، ص ۶)، «محباً لعلی» (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۹۰)، «اعظم المخلصین لأمر المؤمنین» (مدنی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۱) دیده می‌شود.

اما در شیوه برخورد با ابن عباس بین منابع رجالی شیعه و اهل سنت یک تفاوت عمده وجود دارد. این تفاوت ناشی از روایاتی است که نخستین بار در رجال کشی ذکر شده است. از مجموع ۸ روایتی که وی در توصیف ابن عباس آورده، ۳ روایت در مدح و ۵ مورد در قدح اوست و با توجه به روشی که کشی دارد، صرفاً به نقل این روایات بسنده کرده و خود اظهار نظر نمی‌کند. برخی از رجالیان شیعه در دوره‌های بعد به این تعارض توجه کرده و در مقام رفع آن برآمده‌اند.

۵. روایات مدح

۱-۵. حمدویه و ابراهیم از ایوب بن نوح از صفوان بن یحیی از عاصم بن حمید از سلام بن سعید از عبدالله بن عبدی اللیل، از یکی از اهالی طائف نقل می‌کنند که او ابن عباس را در بیماری‌ای که منجر به مرگش شد، ملاقات نمود که می‌گفت: «خداوندا مرا زنده بدار بدانچه که علی بن ابی طالب را زنده نگاه داشتی و بمیران بر آنچه که علی بن ابی طالب بر آن مرده است» و پس از آن وفات نمود. (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۷۶)

۲-۵. جعفر بن معروف از محمد بن حسین از جعفر بن بشیر از ابن جریج از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «هنگامی که ابن عباس وفات یافت، پرنده‌ای سفید از کفش خارج شد و به آسمان رفت تا از دیده‌ها مخفی شد.» امام (ع) در ادامه می‌فرماید: «پدرم ابن عباس را بسیار دوست می‌داشت و زمانی که کودک بود، مادرش او را لباس می‌پوشاند و با کودکان بنی عبدالمطلب رها می‌ساخت، ابن عباس هنگامی که بینایی خویش را از دست داده بود، به پدرم گفت: تو کیستی؟ پدرم گفت: من محمد بن علی بن حسین هستم، ابن عباس گفت: این [در معرفی]، تو را کفایت می‌کند و اگر کسی تو را [با این نام] شناسد، تو را نشناخته است.» (همان، ج ۱، ص ۲۶۸)

۳-۵. جعفر بن معروف از حسین بن علی بن نعمان از پدرش از معاذ بن مطر نقل می‌کند که اسماعیل بن هاشم گفت برخی استادانم برایم روایت کردند: «پس از شکست لشکر جمل، امام علی (ع) ابن عباس را به عنوان سفیر خود نزد عایشه فرستاد که او را به سرعت بخشیدن در حرکت و ترک محل اقامت، دستور دهد. ابن عباس می‌گوید: «هنگامی که او را در منزلگاه بنی خلف در کنار بصره یافتیم، اجازه ورود خواستم که به من اجازه نداد، پس بدون اجازه وارد شدم. جایی برای نشستن نیافتم، نظر افکندم، در گوشه اتاق، اثاثیه‌ای دیدم که بر آن گلیمی بود. گلیم را کشیدم و بر آن نشستم. عایشه هم در پشت پرده بود. عایشه گفت: ای ابن عباس، برخلاف سنت رفتار کردی، در خانه ما بدون اجازه وارد شدی و بر اثاثیه ما بدون اجازه نشست.» به وی گفتم: «ما از تو به تعلیم سنت، سزاوارتریم و ما به تو سنت آموختیم. خانه تو آنجاست که پیامبر (ص) تو را در آن نهاد و تو از آن بیرون آمدی، درحالی که بر خود ستم روا

داشته، بر دینت سرپوش نهادی، بر پروردگارت طغیان کردی و پیامبر ﷺ را نافرمانی کردی. پس هرگاه به خانه‌ات بازگشتی، بدون اجازه‌ات بدان وارد نمی‌شویم و جز به فرمانت بر اثاثیه‌ات نمی‌نشینیم. امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب ﷺ مرا به سوی تو فرستاد که به تو بگویم به سمت مدینه حرکت کنی و به اقامت اندک در بصره بسنده کنی. عایشه گفت: «رحمت خدا بر امیرمؤمنان، که عمر بن خطاب بود!» به او گفتم: «به خدا سوگند که ایشان امیرمؤمنان است، گرچه چهره‌هایی بر او خشمگین باشند و دماغ‌هایی در برابرش به خاک مالیده شوند! بدان، به خدا سوگند، همانا او امیرمؤمنان و نزدیک‌ترین رابطه خویشاوندی و نسبی را با پیامبر ﷺ داشته و باسابقه‌تر، داناتر، برجسته‌تر و نقش و حضوری بیشتر از پدر تو و عمر دارد.» عایشه گفت: این فرمان را نمی‌پذیرم...» ابن عباس می‌گوید: سپس برخاستم و نزد امیرمؤمنان ﷺ آمدم و ایشان را از سخنان عایشه و آنچه به او گفته بودم، باخبر ساختم. امام ﷺ فرمود: «من آگاه بودم که تو را فرستادم.» (همان، ۲۷۶-۲۷۹)

هیچ‌یک از رجالیان پس از کشی، روایات مدح را رد نکرده‌اند. تنها آیت‌الله خویی (۱۳۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۵۰) درباره این روایات می‌گوید: «هرچند ما روایت صحیح در مدح و ثنای ابن عباس نیافتیم و در همه روایات ضعف سندی وجود دارد، اما استفاضه این روایات ما را از بررسی سندی پیرامون آن بی‌نیاز کرده است و اطمینان به صدور برخی از این روایات از امام معصوم ﷺ اجمالاً حاصل می‌گردد.»

۶. روایات قدح

۱-۶. جعفر بن معروف از طریق یعقوب بن یزید انباری از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از فضیل بن یسار نقل می‌کند که امام باقر ﷺ فرمود: «فردی نزد پدرم آمد و گفت فلانی، یعنی ابن عباس، گمان می‌کند می‌داند که هر آیه‌ای که در قرآن است، کی و در مورد چه کسی نازل شده است. امام ﷺ به آن مرد فرمود از او بپرس آیات "وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا" (اسراء: ۷۲)، "وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ" (هود: ۳۴) و "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" (آل عمران: ۲۰۰) درباره چه کسی نازل شده است...، امام ﷺ می‌فرماید دو آیه اول درباره عبدالله و پدرش و آیه دیگر درباره ما نازل شده

است. (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۷۴)

۲-۶. روایت فوق با سند دیگری که در آن ابوالحسن علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان و او از محمد بن ابی عمیر از احمد بن محمد بن زیاد از امام سجاده علیه السلام روایت کرده، نیز آمده است. (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۷۴)

گفتنی است این روایت در برخی منابع غیر رجالی همچون تفسیر علی بن ابراهیم قمی (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۳) با سند «حدثنی أبی عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن أبی الطفیل عن أبی جعفر علیه السلام» ذیل آیه ۷۲ سوره اسراء آمده که حویزی (۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۹۶) نیز آن را از علی بن ابراهیم نقل کرده است. در این منابع هم، همچون رجال کشی، هیچ گونه اظهار نظری درباره روایت دیده نمی شود.

۳-۶. محمد بن مسعود از جعفر بن احمد بن ایوب از حمدان بن سلیمان از ابومحمد عبدالله بن محمد یمانی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب کوفی از پدرش حسین از طاووس نقل می کند که بر سفره ای غذا می خوردیم که ابن عباس و محمد بن حنفیه نیز حضور داشتند، ناگاه ملخی بر سفره غذا نشست، ابن حنفیه آن را گرفت و گفت: «آیا می دانید که این نقطه سیاه بر بال ملخ چیست؟» گفتند: «خداوند بهتر می داند.» محمد گفت: «پدرم، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، فرمود: یا علی آیا می دانی این نقطه سیاه بر بال ملخ چیست؟ گفتم خدا و رسولش بهتر می دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر بال آن نوشته شده است که من خدا، پرودگار جهانیان هستم و ملخ را به عنوان لشکری از لشکرهایم خلق نمودم که آن را نزد هر کس از بندگانم که بخواهم، بفرستم.» ابن عباس گفت: «چرا این قوم بر ما افتخار می کنند و می گویند که از ما داناترند؟» محمد گفت: «آنها فرزندان همان کسی هستند که من هستم.» امام حسن علیه السلام که از این جریان باخبر شد، فردی را نزد آن دو که در مسجد الحرام بودند، فرستاد و به آنها گفت: «خبر آنچه در موقع دیدن ملخ گفتید، به من رسید.» ... در ادامه امام شأن نزول آیه «فَلْيَبْشِرُوا الْوَلَىٰ وَكَيْبَسَ الْعَسِيرُ» را پدر ابن عباس دانست و فرمود: «خداوند در این آیه او را از عاقبت بد خود و فرزندانش آگاه نموده است.» (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۷۶)

۴-۶. علی بن یزاد الصائغ جرجانی از عبدالعزیز بن محمد بن عبد الاعلی الجزری

از خلف المحرومی^۱ بغدادی از سفیان بن سعید از زهری نقل می‌کند که حارث می‌گوید: «امام علی (ع) ابن عباس را به عنوان والی بصره نهاده بود، اما او تمام اموال بیت‌المال بصره که مبلغ آن به دو هزار درهم می‌رسید، به مکه برده و امام را ترک نمود، هنگامی که این خبر به حضرت رسید، بر منبر رفت و گریه نمود و گفت: «اینکه پسرعموی پیامبر (ص) با این علم و منزلت چنین کاری را مرتکب می‌شود، چگونه می‌توان به غیر او اطمینان داشت؟ بار خدایا من از این‌ها خسته شده‌ام، مرا از آنان راحت گردان و به سوی خود ببر.» (همان، ۲۷۹)

۵-۶. شیخی از اهل یمامه از معلی بن هلال از شعبی نقل می‌کند که هنگامی که عبدالله اموال بصره را برداشته و به سمت مکه رفت، امام (ع) در نامه‌ای به او نوشت: «اما بعد، من تو را در امانت خود شریک قرار داده و هیچ‌یک از خویشانم مطمئن‌تر از تو نزد من - برای موافقت حق و پشتیبانی من و ادای امانت به من - نبود. اما چون دیدی روزگار بر پسرعمویت سخت گرفته و دشمن علیه او خشم نموده و امانت مردم تباه گشته و کارها پراکنده گشته، به پسرعمویت پشت کردی، بمانند پشت سپر. از او دوری کردی و همراه جدانشدگان از او جدا شدی و همراه خیانت‌کنندگان به او خیانت کردی، گویا کوشش‌های خدا را در نظر نداشتی و دارای دلیل و حجت از جانب پروردگارت نبودی! چنین می‌نماید که تو به خاطر دنیا با این مردم حيله کردی و قصد داشتی از جهت دارایی‌شان آن‌ها را بفریبی و چون خیانت نسبت به مردم برای تو ممکن شد، زود حمله نمودی و با عجله خود را بر اموال افکندی و به مقداری که توانستی ربودی. از اموالی که برای بیوه‌زنان و یتیمان نگهداری می‌شد. به‌مانند ربودن گریه سبکران، بز مجروح از پا افتاده را. سبحان الله! آیا به معاد ایمان نداری؟ یا از حسابرسی در آخرت نمی‌ترسی؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان به شمار می‌آمدی. چگونه خوردن و آشامیدن مال را جایز می‌شماری، با اینکه می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی؟ و چگونه کنیزان را می‌خری و با زنان ازدواج می‌کنی درحالی‌که از مال یتیمان، فقیران، مؤمنان و مجاهدان هستند و خدا این مال‌ها را برای آن‌ها قرار داده و به وسیله این افراد، شهر را محافظت کرده است. پس از خدا بترس و دارایی‌های این افراد را به خود آن‌ها بازگردان که اگر این کار را نکنی و خدا مرا بر تو توانا گرداند،

هرآینه درباره تو نزد خدا عذر بیاورم و تو را با شمشیری بزنم که کسی را با آن نزده‌ام، جز آنکه در آتش وارد شده است. به خدا سوگند اگر حسن و حسین علیهما السلام آنچه تو کردی انجام داده بودند، با ایشان سازش نمی‌کردم و با خواهش از من به چیزی دست نمی‌یافتند، تا آنگاه که حق را از آنان بستانم و باطل به وجود آمده از ستم آن‌ها را از بین ببرم. به خدا قسم که مرا شاد نمی‌کند، چنانچه مالی که از آنان برده‌ای برای من حلال باشد و آن را پس از خود برای دیگران به ارث بگذارم. پس شتاب مکن و چاشت شتر را آهسته بچران که به آن ماند که تو به آخرت رسیده‌ای و زیر خاک پنهان گشته‌ای و کردارت به تو نمایانده شده است در جایی که ستمکار در آنجا بر اثر حسرت و اندوه فریاد می‌زند و تباہ کننده حق برگشت به دنیا را آرزو می‌کند، درحالی که آن زمان، هنگامه گریختن (از عذاب الهی) نیست.» (همان، ۲۷۹-۲۸۰)

۷. شیوه برخورد رجالیان شیعه با روایات قدح

موضع‌گیری‌ها در ارتباط با روایات قدح، متفاوت بوده است. اولین بار در قرن هشتم علامه حلی (۱۴۱۷ق، ص ۱۹۰) با عبارت «من أصحاب رسول الله، کان محباً لعلی علیه السلام و تلمیذه، حاله فی الجلاله و الاخلاص لأمر المؤمنین علیه السلام أشهر من أن یخفی و قد ذکر الکشی احادیث تتضمن قدحاً فیهِ، و هو أجل من ذلک» با ذکر ملاک‌هایی همچون صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بودن ابن عباس، حب او به حضرت علی علیه السلام و شاگردی‌اش نزد ایشان، به‌صراحت به دفاع از ابن عباس و نقد روایات کشی پرداخته و برای بررسی تفصیلی روایات قدح کشی، به کتاب دیگرش در رجال یعنی، کتاب الکبیر، ارجاع می‌دهد که ظاهراً از میان رفته است.^۲

پس از آن دیگر منابع رجالی غالباً یا به ذکر گفتار کشی در این باره اکتفا کرده (نک: تفرشی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۱۸؛ اردبیلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹۴) یا اینکه به تفصیل به نقد متنی و سند روایات پرداخته‌اند. (نک: صاحب المعالم، ۱۴۱۱ق، ص ۳۱۲؛ مدنی، ۱۳۹۷، ص ۹۹-۱۴۵؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۴۵-۲۵۶) برخی نیز فقط به نقد کلی سند پرداخته و تمامی روایات را ضعیف‌السند می‌دانند. (امین، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۷) در این میان برخی هم بدون بررسی سند، متن روایات را رد کرده‌اند. (بهبهانی، بی‌تا، ص ۲۲۶) اما آنچه مشهود است، این است که همه نقدها درباره روایات کشی است و به‌جز یک

روایتی که صاحب معجم الرجال از کافی نقل می‌کند،^۳ روایت دیگری در قدح ابن عباس نیامده است. این امر خود نشان از جایگاه ارزشمند ابن عباس در میان رجالیان متقدم و متأخر شیعه دارد، به گونه‌ای که برخی مانند ابن ابی داوود حتی نیاز به بررسی روایات قدح ندیده و در این باره می‌گویند: «حاله أعظم من أن يشار إليه في الفضل و الجلالة و محبة امير المؤمنين (ع) و انقياده إلى قوله.» (۱۳۹۲، ص ۱۲۱) صاحب المعالم هم با گفتار مشابه «حاله في المحبة و الاخلاص لمولانا امير المؤمنين و الموالاة و النصره له و الذب عنه و الخصام في رضاه و الموازنة مما لا شبهة فيه و قد كان يعتمد ذلك مع من يجب اعتماده معه بعده على ما نطق به لسان السيره» (۱۴۱۱ق، ص ۳۱۴) به دفاع از ابن عباس پرداخته است. ملاحظه می‌شود که رجالیان شیعه در دفاع از ابن عباس بر چند مطلب که عبارتند از: صحابی رسول الله (ص) بودن، دوستدار، شاگرد و مطیع فرامین حضرت علی (ع) بودن او تأکید کرده‌اند.

۱-۷. نقد سندی

در خصوص سند روایات قدح، علاوه بر دو نقد کلی که یکی ضعیف و شاذ بودن و دیگری جعلی بودن، به دلیل حسادت به ابن عباس و جایگاه ارزشمند وی (صاحب المعالم، ۱۴۱۱ق، ص ۳۱۴)، نقدهای ذیل ذکر شده است:

۱. عدم وثاقت جعفر بن معروف و ضعف ابراهیم بن عمر الیمانی که در سند روایت اول آمده است. همچنین در نقل علی بن ابراهیم قمی (م ۳۰۷) هم، ابوالطفیل (م ۱۱۰) توثیق نشده است.
۲. در مورد روایت دوم هم، رجالیان با توجه به اینکه علی بن محمد بن قتیبه معروف به نقل مرسل است، این روایت را مورد اعتماد ندانسته و گفته‌اند: «حتی اگر سند حدیث صحیح دانسته شود، به دلیل مجهول بودن احمد بن محمد بن زیاد، روایت مورد اعتماد نیست.» (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۵۱)
۳. ضعف تمام راویان روایت سوم. (همان، ص ۲۵۲)
۴. در مورد روایت چهارم، سفیان بن سعید (م ۱۶۱) و زهری (م ۱۲۴) هر دو با الفاظ «متهم» و «عدو» جرح شده‌اند. (صاحب المعالم، ۱۴۱۱ق، ص ۳۱۵)
۵. درباره حدیث پنجم، سند آن بسیار ضعیف است؛ زیرا از یک طرف شیخ

یمانی مجهول است و از سوی دیگر شعبی که در سند آن آمده، غیرقابل اعتماد است. (همان جا) گفتنی است در مورد روایت چهارم و پنجم خوبی می گوید: «این روایات از طریق عامه نقل شده و در جعل آن همین بس که ابن عباس ملازم و همراه همیشگی امام علی علیه السلام بوده و معاویه خود ابن عباس را همراه با امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و قیس بن عباد و مالک اشتر بعد از نماز لعن می کرده است.» (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۵۶)

شایان ذکر است روایتی هم که خویی به نقل از کلینی آورده، به دلیل ضعف حسن بن عباس بن حریش، ضعیف است. (همان جا)

۲-۷. نقد متنی

۱. درباره روایت اول آنچه به عنوان شأن نزول ذکر شده، با واقعیت ناسازگار است و به فرض هم که این روایت صحیح باشد، مصداق آیات مذکور پدر ابن عباس است، نه خود او. ضمن اینکه صحیح نیست بگوییم آیه اول در مورد ابن عباس نازل شده است؛ زیرا او در هنگام نزول آن آیه یا متولد نشده و یا کودک بوده است. (ذاکری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶۰۶) از طرفی ذکر عبارت «نزلت فیه» همیشه از باب سبب نزول نیست، گاهی هدف صحابه از ذکر این عبارت، بیان حکم بوده است، نه سبب نزول. (نک: سیوطی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۲۷)

۲. درباره روایت سوم نیز متن آن متزلزل است؛ زیرا ابن عباس با اینکه باید سخنی در رد ابن حنفیه بگوید، به خاندان عصمت تعریض می زند، درحالی که آنچه ابن حنفیه ذکر کرده، مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است که عبدالله معترف به علم آن ها بوده است. همچنین از روایت برداشت می شود که امام حسن علیه السلام ابن حنفیه و ابن عباس هر دو را مورد مؤاخذه قرار داده، درحالی که سخنان حضرت به ابن حنفیه ذکر نشده است. (ذاکری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶۰۳)

علاوه بر این در محاسن برقی (۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۸۰) همین روایت نقل شده است که در آن ابن عباس در پاسخ به ابن حنفیه، زمانی که می گوید بر روی بال ملخ چه چیزی نوشته شده، می گوید: «هذا والله من مکنون علمنا، فاحتفظ به»

و با این جمله روایت پایان می‌پذیرد و آنچه کشی در ادامه این روایت آورده، دیده نمی‌شود. طبق روایت برقی، ابن عباس نه تنها به ائمه بی‌احترامی نکرده است، بلکه خود را نیز از اهل بیت علیهم‌السلام دانسته و ابن حنفیه را به حفظ این علم سفارش می‌کند. وجود چنین روایاتی، احتمال جعلی بودن روایت کشی را بیشتر می‌کند.

اما از میان این روایات، آنچه بیش از بقیه بحث‌برانگیزتر بوده، به‌ویژه میان مورخان، روایات چهارم و پنجم است که در ارتباط با شبهه سرقت ابن عباس از اموال بصره است. موافقان خیانت ابن عباس در بررسی‌های خود درباره شخصیت وی، تنها به همین مسئله اشاره کرده و در ارتباط با دیگر روایات قدح نظری نداده و به آن نپرداخته‌اند. و همان طور هم که اشاره شد، غالب این کتاب‌ها منابع حدیثی و تاریخی هستند، نه منابع رجالی. و گرنه اکثر قریب به اتفاق رجالیان، مسئله خیانت ابن عباس را رد کرده‌اند؛ که در ادامه ادله ایشان ذکر می‌شود.

۸. شبهه سرقت ابن عباس از بیت‌المال بصره

۱-۸. اقوال موافقان خیانت ابن عباس

در مجموع می‌توان اقوال موافقان خیانت ابن عباس را به چند دسته تقسیم کرد:
الف. گروهی معتقدند که ابن عباس در زمان حضرت علی علیه‌السلام بصره را ترک کرده و بیت‌المال را با خود به حجاز برده است. ابن میثم بحرانی (۱۳۷۵، ص ۱۱۲۲)، محسن امین (بی تا، ج ۱، ص ۵۷) صاحب *اعیان الشیعه*، هاشمی خویی (۱۴۰۰ق، ج ۲۰، ص ۷۲) صاحب *شرح منهاج البراعه*، و علامه مجلسی از این دسته افراد هستند. در این باره علامه مجلسی (۱۴۰۳ق، ج ۶۶، ص ۲۲۵) تا جایی پیش رفته که ابن عباس را مرتد دانسته و او را منحرف از حضرت علی علیه‌السلام می‌نامد!

ب. گروهی دیگر همچون ذهبی (۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۵۸)، طبری (۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۰۹)، مدنی (۱۳۹۷، ص ۱۱۹) صاحب *الدرجات الرفیعه* معتقدند او بخشی از بیت‌المال بصره را با خود به مکه برده است، اما نه در زمان امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بلکه پس از شهادت ایشان.

ج. برخی دیگر هم می‌گویند که عبدالله پس از اینکه این عمل را انجام داد، از آنجا

که از نفسی پاک برخوردار بود، پس از شنیدن مواعظ امام، توبه کرد و به سوی ایشان بازگشت. صاحب نهج السعاده از این دسته افراد است. او اخبار رسیده از طریق شیعه و سنی در مورد خیانت عبدالله را مستفیض، بلکه در حد تواتر اجمالی می‌داند. با این همه او بر این اعتقاد است که تمام نقل‌ها و مکاتباتی که گفته شده بین ابن عباس و امام انجام شده، صحیح نیست، همان طور که همه آن‌ها باطل نیست. (محمودی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۳۴۰)^۴

د. گروهی دیگر همانند ابن ابی‌الحدید (۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۷۰-۱۷۳) ضمن اینکه دیدگاه خیانت ابن عباس را قول اکثر می‌داند، فقط اقوال را ذکر کرده و خود در این باره توقف می‌کند و هیچ نظری نمی‌دهد.

۲-۸. دلایل موافقان خیانت ابن عباس

۱-۲-۸. خطاب نامه ۴۱ نهج البلاغه^۵

یکی از ادله معتقدان به خیانت ابن عباس، نامه ۴۱ نهج البلاغه است. این افراد بر این اعتقادند مخاطب این نامه ابن عباس است، هرچند در خود نامه، اسمی از او نیامده است. از منظر برخی از این افراد این مسئله به قدری بدیهی است که آن را قول مشهور می‌دانند. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲۲) برخی دیگر هم پا را فراتر گذاشته و به جای عبارت «الی بعض عماله» که در شروع نامه آمده، «عبدالله بن عباس» را ذکر کرده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۴۹۹) از نظر این افراد این خطاب بدون شک درباره ابن عباس است. اینان عبارات موجود در نامه از جمله «قلت لابن عمک ظهر المجن: پیمان را با پسرعمویت دگرگون ساختی» و «فلا ابن عمک آسیت: پس با پسرعمویت همراهی نکردی» را شاهد مدعای خود می‌دانند.

در حالی که برخی خطاب نامه ۴۱ به ابن عباس را مشهور دانسته، ابن ابی‌الحدید در این باره توقف کرده است و می‌گوید: «این نامه برای من مشکل ایجاد کرده است، زیرا اگر بگویم آن را به علی علیه السلام بسته‌اند و به دروغ نقل کرده‌اند، با راویان حدیث مخالفت کرده‌ام. زیرا آنان بر اینکه این روایت از حضرت نقل شده، اتفاق دارند و در اکثر کتاب‌های سیره هم نقل شده است. اگر بگویم که مقصود ابن عباس است، آنچه از او می‌دانم که در زمان حیات و بعد از مرگ امیرالمؤمنین علیه السلام ملازم و همراه او بود، مانع

من خواهد شد. اگر بگویم نامه را به فرد دیگری نوشته، نمی دانم به چه کسی از خاندان علی علیه السلام بوده است. این نامه نشان می دهد که مخاطب آن از اقوام و پسر عموهای امام علیه السلام بوده است، بنابراین، من درباره آن اظهار نظری نمی کنم.» (۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۷۳)

اما آنچه موجب می شود طرفداران این نظریه بر گفته خود مصمم تر شوند، مکاتباتی است که پس از این نامه بین امام علیه السلام و ابن عباس صورت گرفته است. یکی از این موارد، نامه ای است که از ابن عباس در جواب نامه امام آمده که می گوید: «اما بعد، شما رسید، نامه ای که دریافتی مرا از بیت المال بصره، بزرگ قلمداد کرده بود، به جان خودم که حق من در بیت المال بیشتر از مقدار دریافتی ام بوده است. والسلام.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۷۰) امام علیه السلام در جواب او می نویسد: «اما بعد، به راستی شگفت آور است که تو خود را می ستایی بر اینکه در بیت المال بیشتر از یک فرد معمولی از مسلمین حق داری و خود رستگاری هر چند که آرزوی باطل داشته و مدعی چیزی باشی که تو را از گناهانت نجات ندهد و حرام ها را بر تو حلال نکند. با این حال گمان می کنی که تو هدایت یافته و خوشبختی؟!، به من اطلاع دادند که تو مکه را وطن انتخاب کرده و به آنجا سخت دل بسته ای، چیزهای تازه در مکه، مدینه و طایف می خری و از پول دیگران بهای آن ها را می پردازی، پس برگرد و تجدیدنظر کن. خدا تو را هدایت کند. به سوی خداوند برگرد و اموال مسلمانان را به خودشان بازگردان، دیری نخواهد گذشت که تو از دوستانت جدا شده و آنچه را جمع کرده ای، رها خواهی کرد و در قطعه ای از زمین بدون تکیه گاه و فرش دفن خواهی شد و از دوستان خدا و مقیم خاک می گردی، از آنچه به وجود آورده ای بی نیاز و به آنچه قبل از خود فرستاده ای، نیازمند خواهی شد. والسلام.» (همان جا)

معتقدان به خیانت ابن عباس، گفتار کسانی را که منکر این جریان شده و بر این باورند که ابن عباس هیچگاه از علی علیه السلام فاصله نگرفته، بلکه این نامه را که به عبیدالله نوشته شده است، رد و علاوه بر اینکه این گفته را فاقد سند می دانند، بر این اعتقادند از آنجا که ابن عباس معصوم نبوده و علی علیه السلام هم کسی نبوده که در راه حق از احدی بترسد، هر چند محبوب ترین فرزندان او باشد، همان طور که در نامه از امام حسن و

امام حسین علیه السلام نام می برد، لازم است به خویشاوندان نزدیک در این گونه موارد سختگیری بیشتری داشته باشد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲۳؛ امین، بی تا، ج ۸، ص ۵۷)

اینان می گویند: «در عین حال این سختگیری، سرزنش و درشتی باعث جدایی ابن عباس از امام علیه السلام نمی شود، زیرا روش امام علیه السلام بر این بود که هرگاه یکی از یارانش استحقاق مؤاخذه داشت، او را مؤاخذه می کرد، چه بزرگ بود یا کوچک، چه نزدیک بود یا دور و هنگامی که حق الله را از او باز پس می گرفت و یا آن شخص از عمل خود پشیمان می شد، به همان حال قبلی نسبت به او باز می گشت، چنان که فرموده است: عزیز نزد من خوار است تا وقتی که حق را از او بازستانم و ذلیل نزد من عزیز است تا وقتی که حق او را بازگیرم. بنابراین، با محبت عمیق و پیوند خویشاوندی که مابین ایشان وجود داشته، درشتی و رودررویی ناخوشایند علی علیه السلام با ابن عباس، جدایی و اختلافی را میان ایشان ایجاد نکرده است.» (همان، ص ۱۱۲۳) از طرفی بعید است که خطاب امام به عبیدالله باشد، زیرا او کارگزار ایشان در یمن بوده و چنین مطلبی در مورد او نقل نشده است. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۷۳؛ ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲۳)

۲-۲-۸. گزارش های تاریخی

یکی از دلایل موافقان برداشت ابن عباس از بیت المال، گزارش های تاریخی است که در این باره در منابع شیعی و سنی آمده که ظاهراً مراد آنها از این اخبار علاوه بر روایات کشی، همان مکاتباتی است که پس از این ماجرا، میان امام علیه السلام و ابن عباس رد و بدل شده است. این افراد حتی مدعی اند که اخبار در باب خیانت ابن عباس متواتر اجمالی است و در خبر متواتر، عدالت مخبر یا وثاقت او لازم نیست؛ زیرا تواتر علم آور است، گرچه مخبر آن موثق نباشد. لذا باید این اخبار را پذیرفت و دلیلی بر رد آنها نیست، زیرا عبدالله به خاطر نزدیکی خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله تصور می کرده که حق وی در بیت المال بیشتر از حق عموم مردم است. (محمودی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۳۴۲ و ۳۴۱)

گفتنی است علاوه بر این اخبار، روایاتی هم در منابع تاریخی اهل سنت دیده

می‌شود که مورد استناد طرفداران این دیدگاه است، با این تفاوت که اکثر این منابع این جریان را مربوط به زمان خلافت حضرت علی علیه السلام نمی‌دانند، بلکه می‌گویند مربوط به بعد از شهادت ایشان است. (نک: ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۸۵)

طبری (۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۰۹) ضمن اشاره به مکاتبات میان امام و عبدالله، از ابو عبیده نقل می‌کند که عبدالله شاهد صلح امام مجتبی علیه السلام بود و بعد از آن به بصره آمد و مقدار کمی از مال آنجا را که می‌گفت روزی من است، با خود به حجاز برد. برخی منابع (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۹۲) دیگر هم بدون ذکر این مسئله، مفارقت ابن عباس از حکومت بصره را مربوط به قبل از شهادت امام می‌دانند.

یکی دیگر از گزارش‌هایی که طرفداران این دیدگاه به آن استناد کرده‌اند، گفت‌وگوی ابن عباس با عبدالله بن زبیر است، هرچند برخی همچون علامه تستری (۱۴۳۱ق، ج ۶، ۴۴۰) این روایت را مرسل و بدون سند می‌دانند. نقل شده است که ابن عباس در مکه در مجلسی که عبدالله بن زبیر در حال سخنرانی بود حضور داشت، ابن زبیر گفت: «اینجا مردی است که خداوند قلب او را کور کرده، همان گونه که چشم‌هایش را کور کرده است، خیال می‌کند ازدواج موقت با زنان از طرف خدا و رسولش حلال بوده و در مورد یک شپش و مورچه فتوا می‌دهد، حال آنکه دیروز بیت‌المال را با خود برده و مسلمین را ترک نموده است. چگونه او را در این کار ملامت کنم، حال آنکه کاری بزرگتر انجام داده و با ام‌المؤمنین و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که با دست خود از پیامبر حمایت می‌کرده، جنگیده است.» ابن عباس ضمن پاسخگویی به تمام ادعاهای ابن زبیر، در مورد اموال بصره می‌گوید: «آن‌ها مالی بودند که جمع‌آوری کرده بودیم، حق هر ذی‌حقی را دادیم و مقداری که مانده، کمتر از حق ما بود که در کتاب خدا آمده است. ما هم آن‌ها را به خاطر حقدمان برداشتیم.» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۱۲۹)

افرادی که به این گزارش استناد کرده‌اند، می‌گویند: «اینکه ابن عباس منکر ادعای ابن زبیر در این باره نشده، بلکه اموال را حق خود دانسته، نشانه تأیید گفتار ابن زبیر توسط ابن عباس است.» صاحب *الدرجات الرفیعه* از موافقان این گزارش است. هرچند وی به شدت از ابن عباس دفاع می‌کند، اما گفته مورخان، که ابن عباس پس از شهادت

امام علی (ع)، مقداری از اموال بصره را برداشت و به حجاز رفت و عبدالله بن حارث را جایگزین خود کرد، می پذیرد و گزارش فوق را مؤید دیدگاه خود می داند. (مدنی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۹)

۳-۲-۸. ناامیدی ابن عباس از حکومت عادلانه امام علی (ع)

از دیگر دلایل مدعیان خیانت ابن عباس، ناامیدی او از ایجاد حکومت عادلانه امام (ع) است؛ زیرا عبدالله در چهار سال و اندی که بر بصره حکومت کرد، شاهد حوادث تلخ و شیرین زیادی بود. او می دید که معاویه با مکر و حيله قدرت خود را تحکیم بخشیده و در میان یاران علی (ع) نفاق ایجاد کرده است. او شاهد بود برای جنگ نهروان در آغاز تنها هزار و پانصد نفر از مردم بصره اعلام آمادگی کردند، درحالی که افرادی که در دیوان بیت المال نام و نشان داشتند به شصت هزار نفر می رسیدند. این برای عبدالله نگران کننده بود که افراد تحت فرمانش این گونه بی تفاوت شده اند. او شاهد یورش های پی در پی معاویه به مرزهای خلافت علی (ع) بود، درحالی که امام (ع) در مقابل این تجاوزها تنها بود... ابن عباس به آینده می اندیشید. سال ها از مناصب حکومتی به دور بود و اکنون که به مقامی رسیده، دچار مشکل شده است. (ذاکری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۱۶) از طرفی می دید که معاویه به زودی با اموال بیت المال به تجارت آلات لهو و موسیقی و مبادله کنیزان خواننده خواهد پرداخت و لباس های ابریشمی برای ارکان سیاستش خواهد خرید و در نتیجه به زودی بنی هاشم را بدون زاد و توشه خواهد کرد. لذا علاقه او به زندگی و آرزوهای بلندش او را به بردن بیت المال و خرج آن در رفع نیازهای شخصی خود واداشت. (محمودی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۳۴۲) پس از آن برای خود در مکه و طائف، زمین، ساختمان، کنیز و غلام خریداری نمود، این کار او باعث ناراحتی شدید امام (ع) شد، زیرا آن اموال برای تأمین معاش ده ها هزار نفر از بیوه زنان و یتیمان بود. (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ج ۲۰، ص ۷۲)

مشاهده می شود دلایلی که در میان موافقان دیده می شود، به جز آنچه محسن امین (بی تا، ج ۸، ص ۵۷) ذکر کرده است، سایر موارد، دیدگاه های مورخان و افراد غیر رجالی است، لذا نقدهای مذکور عموماً نقدهای غیر رجالی است همگی قابل رد می باشد که در ادامه بیان می شود.

۳-۸. دلایل رد خیانت ابن عباس

۱-۳-۸. صراحت امام علیه السلام در نام بردن از کارگزارانش

گذری به نهج البلاغه نشان می‌دهد که امام علیه السلام در مواردی که نامه‌ای به برخی افراد، به‌ویژه کارگزاران خود می‌نویسد، به صراحت نام آن فرد را بیان می‌کند، نامه ۵ خطاب به اشعث بن قیس (م ۴۱) که امام علیه السلام ضمن بیان پاره‌ای از مباحث حکومتی، اهمیت و جایگاه آن، مسئولیت اشعث را در برخورد با بیت‌المال متذکر می‌شود، همچنین نامه ۴۳ که کارگزار خود مصقلة بن هبیره شیبانی در منطقه اردشیر خرة (فیروزآباد فارس) را به دلیل رعایت نکردن عدالت توبیخ می‌کند، از این نمونه هستند. لذا با توجه به صراحت حضرت در سخن گفتن، دلیلی بر عدم ذکر نام ابن عباس و اشاره به وی با عبارت «الی بعض عماله» وجود ندارد.

۲-۳-۸. تناقض در گزارش‌های موافقان

دلیل دیگر در رد این گزارش‌ها، تناقض در ذکر برخی مسائل است، از جمله این تناقضات، در خصوص میزانی است که ابن عباس از بیت‌المال برداشته است، برخی مبلغی را ذکر کرده، برخی (محمودی، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۴۳؛ مدنی، ۱۳۹۷، ۱۱۹) دیگر بدون ذکر عدد، می‌گویند مبلغی برداشته است، برخی (طبری، بی‌تا، ج ۴، ۱۰۹) دیگر نیز می‌گویند او مبلغ کمی برداشته است. در میان افرادی هم که عددی را تعیین کرده‌اند، در گزارش‌ها ارقام متفاوت دیده می‌شود. (نک: بلاذری، ۱۳۹۴، ص ۱۷۲) مورد دیگر از وجود تناقض در ارتباط با والی بصره پس از ابن عباس است، به این صورت که برخی از روایات به این مسئله اشاره نکرده‌اند، برخی (ابن سعد، بی‌تا، ج ۷، ص ۹۹) ابوالاسود دوئلی و برخی هم عبدالله بن حارث (نک: مدنی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۹) را ذکر کرده‌اند.

مورد دیگر در ارتباط با زمان وقوع حادثه است، برخی (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ۱۱۲۳؛ هاشمی خویی، ۱۴۰۰، ج ۲۰، ص ۷۲) این واقعه را مربوط به زمان حضرت علی علیه السلام پس از جنگ صفین، برخی هم مربوط به قبل از جنگ صفین دانسته‌اند، در حالی که حتی منابع اهل سنت هم همراهی ابن عباس با امام علی علیه السلام در جمل و صفین را تأیید می‌کنند. (نک: زرکلی، ۱۹۸۰م، ج ۴، ص ۹۵) برخی (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳،

ص ۳۸۷؛ ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۵۸؛ مدنی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۹) دیگر هم مربوط به پس از شهادت امام می‌دانند. جای تعجب است که برخی دیگر (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۰۹) درحالی که ماجرا را مربوط به پس از صلح امام حسن علیه السلام دانسته‌اند، به مکاتبات امام علی علیه السلام و ابن عباس نیز اشاره کرده‌اند!

برخی دیگر از این گزارش‌ها ضمن اینکه این اتفاق را مربوط به زمان امامت حضرت علی علیه السلام می‌دانند، بر این باورند که ابن عباس حدود چهار سال و اندی والی بصره بوده است. (ذاکری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۱۶) در این صورت زمان خیانت ابن عباس به بعد از شهادت امام، یعنی زمان امام حسن علیه السلام می‌رسد، درحالی که همین افراد مدعی هستند که ابن عباس پس از مدتی از عمل خود پشیمان شده و نزد امام علیه السلام بازگشت! (نک: همان، ص ۵۲۷)

حتی در متن برخی از مکاتباتی هم که میان آن‌ها رد و بدل شده، تناقض وجود دارد؛ برای مثال در نامه‌ای که امام علیه السلام در جواب نامه ابن عباس می‌نویسد، از عبارات ابتدایی امام علیه السلام به نوعی توییح و نکوهش ابن عباس برداشت می‌شود، این در حالی است که در انتهای نامه آمده است که به زودی از دوستان خدا می‌شوی! (نک: ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۷۰)

۳-۳۸. عدم مشاهده املاک و مستغلات در دارایی‌های ابن عباس

در بررسی سیره زندگی ابن عباس مشاهده نمی‌شود که وی دارای املاک و مستغلات زیادی باشد و یا اینکه به فقرا و نیازمندان هدایا و اموالی را ببخشد، پس ابن عباس اموال دزدی را کجا برده است؟! (عاملی، ۱۴۲۵ق، ص ۵۷) اگر او در بخشندگی مال و ثروت و... اقدامی انجام داده بود، در منابع رجالی اهل سنت که در مقایسه با منابع شیعی، به طور مفصل به معرفی وی پرداخته‌اند، ذکر می‌شد. علاوه بر این چگونه ممکن است که امام علیه السلام تنها به عزل ابن عباس از کارگزاری بصره اکتفا کند و به پس گرفتن اموالی که ابن عباس با خود برده و صرف خوشگذرانی کرده است، اقدام نکند و او را بدون مجازات رها کند!

۳-۳۹. حیات تاریخی ابن عباس و موضع او نسبت به ائمه علیهم السلام

هرچند مدعیان خیانت ابن عباس در اثبات ادعای خود به دلایلی استناد کرده‌اند، به نظر

می‌رسد تنها بررسی حیات تاریخی ابن عباس در رد این دیدگاه کافی باشد، حیاتی که سراسر مصاحبت و همنشینی با حضرت علی (ع) و دفاع از اهل بیت (ع) است. مؤید این مطلب، گفتار علامه تستری (۱۴۳۱ق، ج ۶، ص ۴۲۶) است که می‌گوید: «قاعده عقلی این است که در تعارض عقل و نقل، عقل مقدم است، توضیح آنکه زمانی که ملازمت ابن عباس با علی (ع) چه در زمان حیاتش چه بعد آن، امری واضح و مسلم است، نقل باطل است.» گزارش‌های تاریخی که بیانگر موضع ابن عباس نسبت به اهل بیت (ع) است، مؤید این دیدگاه می‌باشد.

الف. موضع ابن عباس در دفاع از امام علی (ع)

یکی از موارد مشهودی که در حیات تاریخی ابن عباس مشاهده می‌شود، موضع وی نسبت به حضرت علی (ع) است. این مسئله حتی در زمان خلفاء، یعنی قبل از به خلافت رسیدن حضرت علی (ع) هم به‌خوبی دیده می‌شود. پاسخ‌گویی او به اشکالات و ایرادات عمر در خصوص خلافت، نمونه‌ای از دفاع ابن عباس از حقانیت علی (ع) دفاع است که در این باره در اثبات گفتار خود به آیات قرآن استناد می‌کند و در مواردی که عمر قصد توجیه علت خانه‌نشینی علی (ع) و در نتیجه اثبات حقانیت خود را دارد، ابن عباس پاسخ مناسب به وی می‌دهد. برای مثال در پاسخ عمر که مدعی است قریش از آنجا که نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نشود، علی (ع) را کنار گذاشتند، می‌گوید: اگر خلاف میل قریش نباید انجام شود، پس نبوت نیز نباید واقع می‌شد، زیرا قریش با آن مخالف بودند، حال آنکه خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبِطُوا أَعْمَالَهُمْ» (محمد: ۹). (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱، ص ۷۱) او در این زمینه به‌گونه‌ای صریح و قاطعانه پاسخ می‌داد که جای هیچ‌گونه توجیهی برای عمر باقی نمی‌گذاشت. وقتی عمر به او می‌گوید: «گمان می‌کنم مردم مولای شما (علی (ع)) را کم‌سن دانستند، از این رو، خلافت و امور مملکت اسلامی را به او واگذار نکردند»، در پاسخ او، ملاک کوچک‌شمردن را خدا دانسته و می‌گوید: «خداوند او را کوچک‌شمرد و برای خواندن سوره براءت برگزید تا آن را برای مردم مکه بخواند.» (امینی، ۱۳۹۷، ج ۶، ص ۳۲۶) ملاحظه می‌شود که او با زیرکی و قاطعیت هم در تأیید امام‌استشهاد قرآنی آورده و هم اینکه گریزی به مسئله برتری امام علی (ع) نسبت به ابوبکر

زده است.

در جای دیگر نیز عمر در توجیح کم سن حضرت علی علیه السلام برای خلافت، به ابن عباس می گوید: آیا نمی دانی که خداوند هیچ پیغمبری را به نبوت برنگزید، مگر پس از رسیدن به سن چهل سالگی، وی در جواب او با استناد به قرآن می گوید: «آیا گفتار خدا را درباره یحیی علیه السلام را نشنیده ای که می فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم: ۱۲). (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۷۳)

این مسئله علاوه بر زمان عمر، در زمان عثمان هم دیده می شود، آنجا که ابن عباس را به عنوان امیرالحاج برگزیده بود، به هیچ وجه در مراسم مهم عبادی سیاسی حج از عثمان حمایت نکرد. هنگامی که مدت محاصره عثمان چهل روز طول کشید، با تشدید محاصره، عثمان نامه هایی به مناطق مختلف از جمله حجاج مکه نوشت و نامه مکه را توسط نافع بن طریف فرستاد. نافع در روز عرفة هنگام سخنرانی ابن عباس به مکه رسید و در جمع مردم نامه عثمان را خواند. عثمان در این نامه از وضعیت بد خویش سخن گفته و از مردم یاری خواسته بود. اما ابن عباس پس از اتمام نامه، با اینکه به عنوان نماینده وی در مراسم شرکت کرده بود، سخنرانی خود را ادامه داد و به هیچ وجه درباره نامه عثمان سخن نگفت. (ابن قتیبه دینوری، بی تا، ج ۱، ص ۳۵)

همچنین در جریان محاصره عثمان، از آنجا که خلافت را حق امام علیه السلام می دانست، به شدت با انتخاب دیگران برای خلافت مخالفت می کرد. پس از برگزاری حج، عایشه به او گفت: «ای پسر عباس تو دارای منطق و خرد هستی، تو را به خدا سوگند می دهم که مردم را از دور طلحه پراکنده نکنی، زیرا مردم درباره عثمان بینا گشته و حقیقت برایشان واضح شده و از شهرهای دور و نزدیک برای موضوعی که پایشان نزدیک شده، گرد آمده اند و به من گزارش رسیده که طلحه کسانی را بر بیت المال گماشته و کلید خزائن را در دست گرفته و به نظر می رسد که او به خواست خدا روش پسرعمویش ابوبکر را در پیش گیرد.» ابن عباس در جواب او گفت: «ای مادر! اگر کار عثمان پایان بگیرد، مردم به فردی جز علی علیه السلام روی نمی آورند.» عایشه در جواب او می گوید: «ابن عباس بس کن من دوست ندارم با تو کشمکش کنم.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۸۹)

در زمان حضرت علی علیه السلام نقش ابن عباس پررنگ‌تر می‌شود. هرچند در زمان خلفا به وی نقش حکومتی و اجرایی داده نشد، اما در دوران امام علی علیه السلام همواره یاور، مشاور و از کارگزاران سپاه ایشان بود. ابن عباس در جنگ جمل پیش از آغاز نبرد از سوی امام علیه السلام مأموریت می‌یابد که نزد زیبر رفته و به او بگوید: «دایی زاده‌ات می‌گوید مرا در حجاز شناختی و در عراق به جا نیاوردی؟ چه چیز تو را از آنچه بر تو آشکار شده بود، رویگردان کرد.» (نهج البلاغه، خطبه ۳۱) جایگاه ابن عباس نزد امام علیه السلام به گونه‌ای برجسته و ممتاز بود که زمانی که او را برای صحبت با زیبر می‌فرستد، می‌فرماید: «هرکس پسرعمویی مانند فرزند عباس داشته باشد، خداوند چشم او را روشن نموده است.» (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۷۹)

وی علاوه بر مسئولیت خطیر سفارت، در صحنه نبرد نیز شجاعانه حضور داشته و در زمان حرکت سپاه امام علیه السلام به سمت بصره، فرماندهی جناح راست سپاه را به عهده می‌گیرد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۱۷) پس از شکست لشکر جمل هم به عنوان سفیر امام، نزد عایشه رفته تا او را به بازگشت به مدینه فرمان دهد، گفت‌وگوی او با عایشه، خواندن حضرت علی علیه السلام با عنوان «امیر المؤمنین»، «أمس برسول الله رحماً»، «أقرب قرابة»، «أقدم سبقاً»، «أكثر علماً»، «أعلى مناراً» و «أكثر آثاراً من ابوبکر و عمر»، نمونه‌ای دیگر از گفتار ابن عباس در دفاع از حضرت نزد عایشه است، به گونه‌ای که پس از بازگشت ابن عباس نزد امام علیه السلام، ایشان او را ستوده و فرمود: «من آگاه بودم که تو را فرستادم.» (طوسی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۷۹-۲۸۶)

پس از جنگ جمل هم، امام علیه السلام او را به ولایت بصره منصوب نمود و در ارتباط با شیوه تعامل با مردم به وی سفارشات داد. (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۵۰)

در زمان جنگ صفین نیز، پس از آنکه ابن عباس، نامه امام علیه السلام مبنی بر تشویق مردم به کارزار را دریافت کرد، خطبه‌ای شورانگیز خواند که منجر به فراهم آمدن سپاهی عظیم از قبایل مختلف بصره شد. خود او نیز با شمشیر آخته، زبان رسا و بیان فصیح امام علیه السلام را یاری نمود و در پیکارهای گوناگون این نبرد، فرماندهی جناح چپ سپاه را به عهده داشت. و در جریان نبرد ضمن بیان فضایل حضرت علی علیه السلام و مثالب معاویه، یارانش را به پایداری و سخت‌کوشی در راه حق دعوت می‌کرد. (ابن مزاحم، ۱۳۸۲ق،

ص ۱۱۶-۱۱۸، برای توضیح بیشتر نک: نیل ساز، ۱۳۹۳، ص ۱۳۴ و ۱۳۵)

همه این موارد نشان از اطاعت او از امام علیه السلام در جنگ‌ها و دفاع از عملکرد آن حضرت دارد. همین نقش آفرینی برجسته و تحسین برانگیز وی در جنگ، باعث شد که معاویه به فکر فریب او بیفتد. لذا در بحبوحه جنگ صفین، نامه‌ای به او نوشت و از وی برای خاتمه دادن به جنگ کمک خواست. معاویه در نامه خود نوشته بود: شما بنی هاشم همواره در پی آزار رساندن به یاران عثمان هستید و در این مسئله شتاب می‌کنید، تا آنجا که طلحه و زبیر را به خاطر دوستی و خونخواهی عثمان به قتل رساندید. اگر این رفتارها به علت حکومت کردن بنی امیه است، پس چگونه به حکومت عدی و تیم (ابوبکر و عمر) تن دادید و از آنان اطاعت کردید؟ وی همچنین می‌گوید که بر اثر جنگ، از مردان قریش جز شش نفر، کسی باقی نمانده است. او بعد از امام علی علیه السلام عبدالله بن عباس را برترین فرد قریش دانست و نظرش این بود که اگر مردم بعد از عثمان با ابن عباس بیعت می‌کردند، معاویه به این بیعت راضی‌تر بود تا بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام! (ابن مزاحم، ۱۳۸۲ق، ۴۱۴ و ۴۱۵)

هنگامی که عبدالله نامه معاویه را خواند، خشمگین شد و به او نوشت: «اینکه نوشته‌ای ما در آزار رساندن به یاران عثمان شتاب داریم، بدان که تو عثمان را در زمانی که به تو نیاز داشت، تنها گذاشتی و یاری نکردی. در مورد طلحه و زبیر هم بدان که آن‌ها علیه علی علیه السلام قیام کردند و عرصه را بر او تنگ نموده و درحالی که طالب حکومت بودند و بیعت خود را شکسته بودند، سر به شورش برداشتند. ما نیز به خاطر ظلم و ستم، با تو و آنان جنگیدیم. اما در مورد اینکه می‌گویی از مردان قریش جز شش نفر باقی نمانده، بدان که اکثر آن‌ها و بهترین آنان علیه تو، همراه با ما جنگیدند و آنانی هم که ما را یاری کردند، می‌دانند که ابوبکر و عمر از عثمان بهتر بودند، همان طور که عثمان از تو بهتر بود. اما در این باره که نوشته‌ای اگر مردم با من بیعت می‌کردند، همگی مرا اطاعت می‌نمودند، باید بدانی که مردم با علی علیه السلام که از من بهتر بود، بیعت کردند و با این حال باز همه مردم از او اطاعت نمی‌کنند. این را هم بدان که حکومت تنها از آن کسی است که در شورا حضور داشته باشد. تو را چه به خلافت معاویه؟ تو آزادشده پسر آزادشده‌ای! خلافت تنها متعلق به مهاجران نخستین است و

طلاق در آن حقی ندارند. (همان، ص ۴۱۵؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۵۳)
وی همچنین گفت: «سزاوار نیست که در این جنگ معاویه همانند علی علیه السلام باشد.
علی علیه السلام جنگ را برای حق آغاز کرد و با حجت به پایان آورد، اما معاویه با ستمگری
و سرکشی آغاز کرد و به اسراف کشاند.» عمرو بن عاص پس از دریافت پاسخ نامه، به
معاویه گفت: «دل ابن عباس با علی علیه السلام یکی است. هر دو زاده عبدالمطلب هستند.»
(ابن مزاحم، ۱۳۸۲، ص ۴۱۳-۴۱۵)

ماجرای حکمیت هم مهر تأیید دیگری از سوی امام علیه السلام بر درایت، زیرکی و دانایی
ابن عباس و اعتماد ایشان به رأی و نظر وی بود؛ زیرا همان طور که می دانیم امام علیه السلام
برای حکمیت ابن عباس را معرفی کرد، هرچند سپاهیان به این امر توجه نکرده و
ابوموسی را برگزیدند. (ابن مزاحم، ۱۳۸۲، ص ۴۹۹) استدلال امثال اشعث بن قیس که از
مخالفان حکم بودن ابن عباس بودند، این بود که «لافرق بین و بین علی». (طبری،
۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۹۳) این مسئله نشان دهنده نزدیکی بیش از حد ابن عباس به امام
علی علیه السلام از نظر سخنوری و بیان دیدگاه هاست، به گونه ای که بین او و امام علیه السلام فرقی
قائل نبودند.

نمونه دیگر از حضور ابن عباس در کنار امام علیه السلام، در جریان جنگ نهروان هویدا
می شود که در آن، امام علیه السلام وظیفه خطیر احتجاج با خوارج را به عهده ابن عباس نهاد و
از وی خواست در سخن گفتن با ایشان با قرآن مناظره نکند؛ زیرا قرآن وجوه معنایی
گوناگونی را می پذیرد. بلکه با ایشان به سنت مناظره کند که راهی برای گریز از آن
نمی یابند. (نهج البلاغه، نامه ۷۷) ابن عباس در بخشی از مناظره خود با خوارج که در
حروراء مستقر شده بودند، به آنها گفت: «من از نزد داماد و پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله
همان که از همگان به پروردگار و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه تر است، آمده ام.» (ابن عبدربه،
۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۳) گفتنی است وی پس از صحبت بسیار با آنان، موفق شد تعداد
زیادی از خوارج را متقاعد به بازگشت کند. (ابن سعد، بی تا، ج ۳، ص ۲۳)

او علاوه بر این، از سیاست ها و شیوه حکومت امام هم دفاع می کرد، برای مثال
وقتی که مغیره بن شعبه در مجلس معاویه از نصیحتی که به علی علیه السلام کرده و او از
پذیرش آن سرباز زده بود یاد کرد، ابن عباس به او گفت: «به خدا سوگند،

امیرالمؤمنین (ع) به رأی پسندیده و موارد دوراندیشی و چگونگی انجام کارها، دانایان از این بود که ریزنی تو را بپذیرد. آن‌هم در موردی که خداوند او را از آن کار منع فرموده و سخت گرفته است.» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۰۱ و ۳۰۲) با این بیان، ابن عباس از سویی معاویه را از مصادیق گمراهان و ستیزه‌گران با خدا و رسولش دانسته و از سوی دیگر اعلام کرده که معاویه، امین و مورد اعتماد علی (ع) نبوده و در پایان تلویحاً سپردن امارت شام را به او، مخالف احکام خدا و سنت پیامبر (ص) دانسته است. وی در انتهای کلامش به مغیره، به نکته‌ای مهم در سیاست علی (ع) که در اطاعت فرمان خدا و تقوا، رأی خود را از آرای اهل جهان برتر می‌دانست، اشاره می‌کند. (نک: نیل‌ساز، ۱۳۹۳، ص ۱۵۸)

ب. موضع ابن عباس نسبت به امام حسن (ع)

حمایت ابن عباس از اهل بیت (ع) تنها محدود به زمان امام علی (ع) نمی‌شود، بلکه پس از شهادت ایشان به کوفه بازگشت و مردم را به بیعت با امام حسن (ع) فراخواند. (ابی‌فرج اصفهانی، ۱۳۸۵ق، ص ۳۳) گفته شده است که او تا زمان صلح امام حسن (ع) با معاویه در کوفه حضور داشت. (همان، ص ۶۲؛ طبری، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۴۱)

هنگامی که معاویه از یک سو موضع ابن عباس در دفاع از امام حسن (ع) را می‌بیند و از سوی دیگر به نفوذ ابن عباس در میان مردم پی می‌برد، زمانی که مردم زیادی در مسجد جامع شام اطراف او جمع شده‌اند، به او پیشنهاد می‌دهد وارد بیت‌المال شام شود و هرچه می‌خواهد بردارد، اما ابن عباس با رد پیشنهاد او می‌گوید: «این مال نه از آن من است و نه از تو، اگر اجازه دهی حق هر صاحب حقی را به او بازگردانم، آنچه خواهم برخوام داشتم.» وی سپس وارد بیت‌المال شد و کلاه قرمزی را که گفته می‌شد از آن علی (ع) بود، برداشت و خارج شد. (قمی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۵۱) او با این کارش علاوه بر اینکه ثابت کرد نیازی به مال و ثروت ندارد و کلاه منسوب به علی (ع) را تنها به خاطر تبرک و تیمن برداشته است، نشان داد که بیت‌المال حق هر صاحب حق است، نه او.

موضع او در جریان شهادت امام حسن (ع) به‌خوبی نشانگر احترام وی به خاندان اهل بیت (ع) است. وی در تشییع پیکر مطهر امام (ع) و دفن ایشان در کنار پیامبر (ص)،

همراهی نمود که این امر با مخالفت عایشه و مروان بن حکم مواجهه شد. ابن عباس پس از ممانعت عایشه به او گفت: «روز ما و روز تو یکسان نیست، تو روزی بر شتر (جنگ جمل) و روزی بر استر (زمان تدفین امام حسن علیه السلام) هستی، آیا روز شتر تو را کافی نبود تا اینکه بگویند روزی هم سوار استر شده‌ای. تو حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنار گذاشته‌ای و اراده کردی که نور خدا را خاموش کنی. اما خداوند نور خود را کامل خواهد کرد گرچه مشرکان کراهت داشته باشند. ما برای خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.» در این هنگام عایشه با عصبانیت به او گفت: «از من دور شو و اف بر تو و قومت باد.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۱۴۱ و ۱۵۲)

در جای دیگر هم که معاویه به ابن عباس بابت اینکه پس از شهادت امام حسن علیه السلام بزرگ قوم شده، تبریک می‌گوید، در پاسخ معاویه با قاطعیت تصریح می‌کند که تا زمانی که حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هست، این امر امکان ندارد، زیرا او رئیس قوم است. (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۵)

هنگامی که معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام به سفر حج رفت و از آنجا به مدینه سفر کرد تا از نزدیک اوضاع را بررسی کند و قدرت خود را تحکیم بخشد، مردم به استقبال او آمدند، تا اینکه به جمعی از قریش رسید. چون او را دیدند همگی به جز ابن عباس به تعظیم وی برخاستند. معاویه ضمن بیان این مطلب به ابن عباس که کینه صفین مانع احترام تو به من شد، با حالت کنایه متذکر شد که من نیز پسرعموی عثمانم که شما او را کشتید. ابن عباس بدون توجه به گفته معاویه گفت: «عمر بن خطاب نیز مظلوم کشته شد.» معاویه گفت: «عمر را کافری کشت.» ابن عباس گفت: «پس عثمان را چه کسی کشت؟ پاسخ داد: مسلمانان او را کشتند.» ابن عباس گفت: «این در ابطال مدعای تو حجتی به‌غایت قوی است.» معاویه خجل شد و سخن را به جایی دیگر کشاند و گفت: «ما به حوزه حکومت خود نوشته‌ایم که مردم را از ذکر مناقب علی و اهل بیت نهی کنند. باید تو نیز زبان خود را از ذکر مناقب ایشان نگاه داری.» ابن عباس گفت: «آیا ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟» گفت: «نه.» ابن عباس گفت: «از تعقل و تفکر در معنای آن منع می‌نمایی؟» گفت: «آری.» ابن عباس گفت: «پس قرآن بخوانیم و اصلاً معنی آن را که خداوند تعالی اراده کرده، تحقیق نکنیم و به

موجب آن عمل نکنیم؟» گفت: «معنی آن را سؤال کن از کسانی که آن را بر وجهی تأویل می‌کنند که مغایر تأویل تو و اهل بیت توسست.» عبدالله گفت: «خدای تعالی قرآن را نازل نکرده مگر بر اهل بیت ما، چگونه معانی آن را از آل ابوسفیان و آل ابی معیط و یهود و نصارا سؤال کنیم!» معاویه گفت: «تو ما را معادل با این گروه‌ها قرار دادی؟» پاسخ داد: «به جان خود سوگند، تو را هم ردیف آنان قرار ندادم، مگر وقتی که امت را از عبادت به وسیله قرآن نهی کردی...» (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۷؛ طبرسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۶)

این واقعه حکایت از مقابله ابن عباس با خودخواهی‌های معاویه و محکومیت وی دارد. می‌توان گفت از منظر ابن عباس، قرائت قرآن و فهم درست معانی آن با ذکر فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام همسان است؛ زیرا آنان مصداق بارز اکثر آیات قرآن هستند و آیات زیادی در شأن ایشان نازل شده است. نکته درخور توجه آن است که معاویه از خواندن قرآن ناراحت نیست، بلکه از فهم صحیح آن، که از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، ناراحت است.

ج. موضع ابن عباس نسبت به امام حسین علیه السلام

در زمان امام حسین علیه السلام نیز ابن عباس، موضعی موافق با ایشان داشته و زمانی که معاویه وی و امام حسین علیه السلام را به بیعت با یزید دعوت کرد، به معاویه گفت: «به خدا سوگند این امر (خلافت) از آن ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی است که از اصحاب کساء و از خاندانی مطهر است...» (ابن قتیبه دینوری، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۴-۲۰۰)

زمانی که امام حسین علیه السلام قصد عزیمت به عراق داشتند، ابن عباس از بیم فریب و دغل اهل عراق، قصد داشت ایشان را از این سفر منصرف سازد. از این رو به امام علیه السلام گفت: «ای پسر عمو، صبر کن و در این کار شتاب مکن. همانا من از جانب مردم عراق بر تو بیمناکم، چراکه آنان قومی فریبکارند. در شهر خود باقی بمان که در این صورت سرور مردم حجاز خواهی بود و اگر به هر دلیل قصد ماندن در مکه را نداری، به سوی یمن برو، زیرا آنجا مکانی وسیع و دارای قلعه‌ها و دره‌هاست و شیعیان پدرت در آنجا سکونت دارند.» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۳۸۴)

اما امام تصمیم قطعی خود را برای سفر به عراق ابراز داشتند و عبدالله با ناراحتی به

امام گفت: «چشم ابن زبیر را روشن می‌کنی که حجاز را ترک می‌کنی و از مکه خارج می‌شوی و عرصه را برای او باز می‌کنی. اکنون اوضاع به گونه‌ای است که با وجود شما هیچ‌کس به او توجه نمی‌کند. به خدا سوگند اگر ممکن بود، هر کاری انجام دهم که شما را از رفتن منصرف کنم، چنین می‌کردم.» (همان‌جا) در جای دیگر نقل شده که ابن عباس در پایان دیدار خود با امام به ایشان گفت: «ای فرزند رسول خدا، گویی مرا به سوی خود دعوت می‌کنی و امید داری که تو را یاری نمایم. به خدا سوگند، یقین دارم که اگر در پیشگاه شما بجنگم تا تمام آنچه را که دارم از دست بدهم، مطمئنم که باز هم حق شما را رعایت نکرده‌ام. اکنون من در محضر شما هستم، هر دستوری بفرمایید من در خدمتگزاری شما حاضرم.» (ابن‌اعثم، ۱۴۱ق، ج ۵، ص ۲۵)

همه این موارد نشان از حمایت ابن عباس از امام علیه السلام است، اما اینکه در واقعه عاشورا امام را همراهی نکرد، به دلیل عدم اعتقاد او به امامت ایشان و از روی مخالفت نبود، بلکه طبق گزارش‌های تاریخی علت، نابینایی اوست. حتی برخی از مورخان علت نابینایی ابن عباس را گریه بر امام علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام دانسته‌اند. (مسعودی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۱؛ برای توضیح بیشتر نک: نیل‌ساز، ۱۳۹۳، ص ۱۴۱) طبق برخی از نقل‌ها ابن عباس در زمان معاویه هم نابینا بوده است. (مسعودی به نقل از ابن قتیبه، بی‌تا، ص ۵۸۹) گفتنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نابینا شدن ابن عباس را پیش‌بینی کرده بود. (طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۲۳۶)

د. موضع ابن عباس پس از قیام عاشورا

پس از واقعه کربلا و هنگامی که عبدالله بن زبیر قیام نمود و مردم را به بیعت با خود فراخواند، از ابن عباس نیز درخواست کرد تا با او بیعت کند. عبدالله ضمن خودداری از این امر، به او گفت هرگاه تمام مردم با او بیعت کردند، او نیز با ابن زبیر بیعت خواهد کرد. اما ابن زبیر به این سخن راضی نشد و بر ابن عباس سخت گرفت و او را تهدید نمود. اما او باز هم حاضر به بیعت نشد. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۸۹) ابن زبیر دست برنداشته و او و محمد بن حنفیه را تهدید کرد که اگر بیعت نکنند آنان را به آتش خواهد کشید. در نهایت پس از ناامیدی از بیعت، ابن عباس را به طائف تبعید کرد. (ابن‌سعد، بی‌تا، ج ۵، ص ۷۴ و ۷۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۸۹)

خبر بیعت نکردن ابن عباس با ابن زبیر به یزید بن معاویه رسید و یزید در نامه‌ای ضمن ابراز خوشحالی، یادآور شد هیچگاه نیکی ابن عباس را از یاد نخواهد برد و از خدا می‌خواهد که به او پاداش نیک دهد. وی از او خواست مراقب گفتار فریبنده ابن زبیر باشد و با اعلام این مطلب که با ابن زبیر بیعت نکرده، مردم را از گرویدن به او بازدارد. (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۸) ذکر این سخن توسط یزید، نشان از جایگاه و منزلت اجتماعی ابن عباس نزد او دارد؛ به گونه‌ای که موضع‌گیری‌های ابن عباس در عرصه سیاست نزد یزید تعیین‌کننده بوده است که این گونه نسبت به عملکرد ابن عباس واکنش نشان می‌دهد.

ابن عباس در پاسخ یزید، نامه‌ای طولانی به او نوشت و ضمن نکوهش شدید او، متذکر شد که نه قصد مدح یزید را داشته و نه ذکر دوستی او! ابن عباس نوشت: «از من خواسته‌ای که مردم را به سوی تو بخوانم و از بیعت با عبدالله بن زبیر بازدارم، هیچگاه شادی نصیبت نشود، چراکه تو قاتل حسین بن علی علیه السلام هستی. ای بی‌پدر! آیا گمان کرده‌ای من کشتن حسین بن علی علیه السلام و فرزندان عبدالمطلب را فراموش می‌کنم؟» وی ضمن یادآور شدن واقعه عاشورا، یزید را به شدت مورد نکوهش قرار داد و به او یادآوری نمود که مسئول به خاک و خون کشیده شدن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران ایشان است و در اعمال و فجایع عبدالله بن زبیر نیز سهیم است. عبدالله در انتهای نامه خود به یزید نوشت که به دنبال فرصتی است تا انتقام خود را در این دنیا از او بگیرد و اگر در این دنیا موفق به این کار نشد، مطمئن است که در قیامت از یزید انتقام خواهد گرفت. (همان، ص ۲۴۸-۲۵۰)

همه این روایات و گزارش‌های تاریخی که ذکر شد، تنها گوشه‌ای از حمایت‌ها و همکاری‌های ابن عباس از ائمه علیهم السلام به‌ویژه حضرت علی علیه السلام است که شبهه خیانت ابن عباس در ارتباط با اموال بصره و به‌نوعی رویارویی او با امام علی علیه السلام را رد می‌کند. ابن عباس که در تمام جنگ‌ها همراه حضرت علی علیه السلام و نماینده مورد اعتماد ایشان بوده، در تمامی مجالس در دفاع از اهل بیت با مخالفان مناظره می‌کند. او که شخصیت علمی خود را مدیون علی علیه السلام می‌داند، چگونه می‌تواند مرتکب عملی شود که می‌داند واکنش امام چگونه است! چگونه ممکن است با امام علیه السلام مخالفت کند، درحالی که طبق

گفته علامه تستری (۱۴۳۱، ج ۶، ص ۴۵۳) هیچ کس به اندازه او در تحقق امامت تلاش نکرد و در این باره با عمر، عثمان، معاویه، ابن زبیر و عایشه مناظره و محاجه کرد.

۹. نتیجه گیری

بررسی اقوال و آراء مذکور در منابع رجالی فریقین در خصوص ابن عباس نشان می دهد:

۱. رجالیان اهل سنت به نسبت شیعه، حجم بیشتری از کتب خود را به توصیف ابن عباس اختصاص داده اند، در حالی که رجالیان شیعه، به اجمال به معرفی او پرداخته و به ندرت به ذکر اوصاف او اشاره کرده اند، بلکه این گونه موارد را بیشتر از رجال اهل سنت نقل کرده اند.
۲. بیشتر اوصاف رجالیان اهل سنت در مورد ابن عباس، درباره توانمندی علمی وی است. به عبارت دیگر جایگاه علمی ابن عباس، منجر به تعدیل رجالی او شده است.
۳. یک تفاوت مهم میان منابع رجالی فریقین در توصیف ابن عباس وجود دارد که عبارت اند از تعدیل مطلق ابن عباس در منابع رجالی اهل سنت و جرح و تعدیل در برخی منابع رجالی شیعه. این دوگانگی ناشی از روایات متعارضی است که نخستین بار کشی، بدون هیچ اظهار نظری در رجال خود، نقل کرده است.
۴. عدم اعتبار سند روایات جرح کشی به دلایلی از جمله ضعف، اتهام راوی، مجهول بودن و متن آن به دلیل تزلزل، ناسازگاری با واقعیت و جعلی بودن، موجب می شود دیدگاه تعدیل رجالی در مورد ابن عباس راجح باشد.
۵. دو مورد از روایات جرح کشی در مورد ابن عباس، در ارتباط با شبهه سرقت وی از بیت المال بصره است. این شبهه علاوه بر روایات کشی، در منابع تاریخی هم آمده است. اما در عین حال موافقان این دیدگاه، غالباً در میان مورخان دیده می شود تا رجالیان.
۶. گزارش های تاریخی در خصوص سرقت ابن عباس با دلایلی از جمله تناقض اطلاعات این گزارش ها، مخالفت با تصریح امام علی (ع) در نام بردن از

کارگزاران، تعارض با حیات تاریخی ابن عباس و موضع او نسبت به اهل بیت علیهم السلام رد می شود.

۷. موضع مثبت ابن عباس نسبت به ائمه علیهم السلام یکی از مهم ترین دلایل رجالیان شیعه، در تعدیل او است.

پی نوشت ها

۱. واژه محرومی در کتاب معجم رجال الحديث (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۵۲) به صورت مخزومی آمده که طبق نقل دیگر منابع، همین واژه مخزومی صحیح است.

۲. شاهد این مدعا گفتار قاضی نورالله در مجالس المؤمنین (۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۵) است که می گوید: «من به آنچه در این کتاب آمده، دست نیافتم و از بعضی ثقات شنیدم که این کتاب قبل از اینکه در دیگر کتب آورده شود، در حین وقایعی که بعد از وفات سلطان محمد خدابنده اتفاق افتاد، از بین رفته است.»

۳. در این روایت که کلینی (۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۴۷) با سند «محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن عباس» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «در مجلسی که پدرم نشسته بود و افرادی هم نزد او بودند، ناگهان پدرم خندیدند تا آنجا که دو چشمش پر از اشک شد و فرمود: می دانید چرا خندیدم؟ گفتند: نه، فرمود: ابن عباس معتقد است که او شامل آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا» (احقاف: ۱۳) است، من به او گفتم ای ابن عباس آیا فرشتگان را دیده ای که دوستی خود را نسبت به تو در دنیا و آخرت و ایمنی تو را از بیم و اندوه خبر دهند؟ ابن عباس گفت: خداوند فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰)، همانا همه امت در این حکم شریک اند. پس خندیدم و او را به خاطر کمی عقلش رها کردم...» (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۵۳)

۴. برای مثال وی در مکاتبات میان امام علیه السلام و ابن عباس، عبارت «أما بعد فإنك قد اكرت علي و والله لأن ألقى الله قد احتوت علي كنوز الأرض كلها ذهبا و عقيانها و لجينها أحب إلي من أن ألقاه بدم امرئ مسلم و السلام» را جعلی می داند؛ زیرا بعید است که ابن عباس چنین کلماتی به امام علیه السلام بگوید، با اینکه می داند ایشان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۵. «و من كتاب له ع الى بعض عماله اما بعد، فاني كنت اشرکتک فی امانتی و جعلتک شعاری و بطانتي و لم يكن رجل من اهلي اوثق منك في نفسي لمواساتي و موازرتي و اداء الامانه الي فلما رايت الزمان علي ابن عمك قد كلب و العدو قد حرب و امانه الناس قد خزيت، هذه الامه قد فنكت و شغرت، قبلت لابن عمك ظهر المجن ففارقه مع المفارقين و خذلت مع الخاذلين و ختته مع الخائنين، فلا ابن عمك آسيت، و لا الامانه ادیت و كانك لم تكن الله تريد بجهادك و كانك لم تكن علي بينه من

ریک و کانک انما کنت تکید هذه الامه عن دنياهم، و تنوی غرتهم عن فيئهم، فلما امکتک الشده فی خياته الامه اسرعت الکره و عاجلت الوثبه و اختطفت ما قدرت علیه من اموالهم المصونه لاراملهم و ایتامهم اختطاف الذئب الازل دامیه المعزی الکسیره، فحملته الى الحجاز رحيب الصدر بحمله، غير متاثم من اخذه کانک لا ابا لغيرک حدرت الى اهلك تراثک من ابيک و امک فسبحان الله اما تؤمن بالمعاد؟ او ما تخاف نقاش الحساب ايها المعدود کان عندنا من اولی الالباب، کیف تسیغ شرابا و طعاما و انت تعلم انک تأکل حراما و تشرب حراما و تبتاع الاماء و تنکح النساء من اموال الیتامی و المساکین و المؤمنین و المجاهدين، الذين افاء الله علیهم هذه الاموالو احرز بهم هذه البلاد فاتق الله و اردد الى هؤلاء القوم اموالهم، فانک لم تفعل ثم امکننی الله منک لاعذرني الى الله فيک و لا ضربنک بسيفی الذی ما ضربت به احدا الا دخل النار و والله لو ان الحسن و الحسين فعلا مثل الذی فعلت ما كانت لهما عندی هواده و لا ظفرا منی باراده، حتی أخذ الحق منهما، و ازیح الباطل عن مظلمتهما، و اقسم بالله رب العالمین ما یسرني ان ما اخذته من اموالهم حلال لی، اترکه میراثا لمن بعدی، فضح رویدا، فکانک قد بلغت المدى و دفنت تحت الثرى و عرضت علیک اعمالک بالمحل الذی ینادی الظالم فيه بالحسره، و یتمنی المضیع فيه الرجعه، «و لات حين مناص».

منابع

۱. آستانه ربیعی، مسعود، «ابن عباس و مقام او در تفسیر»، پژوهش های قرآنی، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۰۱-۱۹۲.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸.
۳. ابن ابی داود، تقی الدین حسن بن علی، رجال ابن داود، نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۹۲.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان، بی تا.
۵. —، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵.
۶. ابن اعثم کوفی، احمد، کتاب الفتوح، ج ۱، بیروت: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱ق.
۷. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۸. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
۹. ابن عبدربه، شهاب الدین احمد، العقد الفرید، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۱۰. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیر، بیروت: دار الفکر، ۴۱۵ق.
۱۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، قاهره: دارالمعارف، بی تا.

۱۲. ابن محمد طاهر خراسانی کرباسی، محمدجعفر، *اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب*، ج ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۵ق.
۱۳. ابن مزاحم، نصر، *وقعة صفین، المؤسسة العربية الحديثة للطبع و النشر*، ۱۳۸۲ق.
۱۴. ابن میثم بحرانی، *شرح نهج البلاغه ابن میثم*، کمال الدین میثم بن علی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۵. ابی فرج الاصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، قم: مؤسسة دار الكتاب للطباعة و النشر، ۱۳۸۵ق.
۱۶. اردبیلی، محمد بن علی، *جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد*، بی‌جا: مکتبه المحمدی، بی‌تا.
۱۷. امین، محسن، *اعیان الشیعه*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی‌تا.
۱۸. امینی، عبدالحسین، *الغدير فی الكتاب و السنة و الادب الغدير*، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۳۹۷.
۱۹. بخاری، ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، *التاریخ الکبیر*، بی‌جا: المکتبه الاسلامیه، بی‌تا.
۲۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تحقیق سید جلال الدین حسینی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰.
۲۱. —، *رجال البرقی*، تحقیق جواد القیومی، بی‌جا: نشر القیوم، ۱۴۱۹ق.
۲۲. بلاذری، احمد بن محمد بن جابر، *الانساب الاشراف*، ج ۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۲۳. بهبهانی، مجید، *تعلیقه علی منهج المقال*، بی‌جا: بی‌تا.
۲۴. تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، قم: مؤسسة النشر الاسلامیه، ۱۴۳۱ق.
۲۵. تفرشی، مصطفی بن حسین الحسینی، *نقد الرجال*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.
۲۶. جاد الحق، محمد سید، «حبر الأمة عبدالله بن عباس»، *منبرالاسلام*، شماره ۲۵، ۱۳۸۷.
۲۷. الجوبنی، مصطفی، «ابن عباس ابوالتفسیر»، *منبرالاسلام*، شماره ۲۲، محرم ۱۳۸۴.
۲۸. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، *كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
۲۹. حجتی، محمدباقر، «تحقیق درباره ابن عباس و مقام وی در تفسیر»، *مقالات و بررسیها*، شماره ۱۷ و ۱۸، بهار ۱۳۵۳، ص ۱۱۳-۵۲.
۳۰. حلی، ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر الاسدی، *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*، ج ۱، بی‌جا: مؤسسه نشر الفقاهت، ۱۴۱۷ق.
۳۱. حمزه، حسین، «ابن عباس در زمان حیات رسول خدا (ص) و نقش وی در روایات میان اهل تسنن و تشیع»، *فرهنگ پژوهش*، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۹۰، ص ۱۶۴-۱۷۹.

۳۲. حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، چ ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۳۳. خویی، ابوالقاسم، معجم الرجال الحديث، چ ۹، بی جا: بی نا، ۱۴۱۳ق.
۳۴. ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۳۵. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، چ ۹، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۳۶. —، تاریخ الاسلام، چ ۱، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۷. —، تذکرة الحفاظ، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۸. زرکلی، خیرالدین، الاعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین و المستشرقین، چ ۵، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰.
۳۹. سیوطی، جلال الدین، اسعاف المبطأ برجال الموطأ، تحقیق موفق فوزی جبر، بیروت: دارالهجرة، ۱۴۱۰ق.
۴۰. —، الاتقان فی علوم القرآن، بی جا: الاسلامیه، ۱۴۱۸ق.
۴۱. شوشتری، نورالله بن شریف الدین، مجالس المؤمنین، چ ۴، تهران: دار الکتب اسلامی، ۱۳۷۷.
۴۲. صاحب المعالم، حسن بن زین الدین، التحریر الطاووسی المستخرج من کتاب حل الاشکال، تحقیق فاضل الجواهری، چ ۱، بی جا: بی نا، ۱۴۱۱ق.
۴۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، بی جا: دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.
۴۴. طبرسی، ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، نجف: دارالنعمان، ۱۳۸۶.
۴۵. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الأم والملوک، چ ۴، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۴۶. —، تاریخ الطبری، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
۴۷. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی الاصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴۸. —، اختبار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، قم: بعثت، ۱۴۰۴ق.
۴۹. عاملی، جعفر مرتضی، ابن عباس و اموال البصره دراسة و تحلیل، چ ۲، بیروت: مرکز اسلامی للدراسات، ۱۴۲۵ق.
۵۰. قمی، عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۵۱. —، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، چ ۴، قم: دار الکتاب، ۱۳۶۷ش.
۵۲. کحاله، عمررضا، معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیه، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چ ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.

۵۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۵۵. محمودی، محمدباقر، نهج البلاغه فی مستدرک نهج البلاغه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزرات فرهنگ و ارشاد، ۱۴۱۸ق.
۵۶. مدنی شیرازی، صدرالدین سید علی خان، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ج ۲، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷.
۵۷. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المرائی، ج ۱، بیروت: دارالعلوم، ۱۹۴۶م.
۵۸. مزنی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۴، بغداد: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۶ق.
۵۹. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، تحقیق یوسف البقاعی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۶۰. منتجب الدین، علی بن عبیدالله، فهرست منتجب الدین، قم: مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۳۶۶.
۶۱. نجاشی، احمد بن علی، أسماء مصنفی الشیعه المشتهر برجال النجاشی. تحقیق موسی شبیری زنجانی، ج ۵، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۱۶ق.
۶۲. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، تهران: ابن المؤلف، ۱۴۱۲ق.
۶۳. نیل ساز، نصرت، خاورشناسان و ابن عباس، ج ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳ش.
۶۴. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۴، تهران: بی نا، ۱۴۰۰ق.
۶۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، تاریخ یعقوبی، قم: مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، بی تا.